

انسان در عالم ذر: حقیقت و جایگاه قرآنی آن

محمد بیابانی اسکویی*

چکیده: انسان در عالم ذر - که پیش از این دنیا بوده - خدای خود را شناخته و در آزمونی بزرگ، به وحدانیت او شهادت داده است. در این گفتار درباره حقیقت این عالم و تعدد عوالم ذر سخن می‌رود. همچنین شش آیه قرآن که به عالم ذر اشاره دارد، مورد بحث قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: عالم ذر / عالم ارواح / قرآن، آیات عالم ذر / توحید، معرفت فطری

اشاره: انسان پیش از این دنیا عوالمی را پیموده است. وجود انسان در دو عالم ارواح و ذر، در روایات اهل بیت علیهم‌السلام به وضوح تمام، بیان شده است. عالم ارواح عالمی است که خداوند متعال در آن، ارواح همه انسانها را - دو هزار سال پیش از بدنهایشان - آفرید و در آنجا، خود را به آنها شناساند و آنان خدا را به تعریف خود او شناختند. در آن عالم، روحها از همدیگر جدا، ممتاز و مستقل بودند و به هیچ بدنی تعلق نداشتند. با وجود این، هر کدام دارای شکل و صورت خاص بودند که آنها را از ارواح دیگر متمایز می‌کرد.

* محقق و مدرس، حوزه علمیه قم.



۱. عالم ذر و حقیقت آن

بعد از عالم ارواح و پیش از این عالم (دنیا)، انسان عالم دیگری را پشت سر نهاده است. در معارف دینی، از این عالم با تعبیری همچون «عالم ذر»، «عالم أَلست» و «عالم عهد و میثاق» یاد شده است.

خداوند متعال در عالم ذر، برای هر روح، بدنی ذری آفریده و روح هر یک از انسانها را به بدن خود تعلق داده است. این بدنها از پیش برای هر انسانی، تقدیر شده و در عالم ذر، از خاکی که به صورت گل درآمده، تحقّق عینی واقعی یافته است. با ترکیب روح و بدن ذری در عالم ذر، خلقت انسان کامل می شود. چون این بدنها خیلی کوچک و ریز بودند، از آنها به «ذر» تعبیر شده است. به نظر می رسد اطلاق ذریّه بر فرزندان حضرت آدم علیه السلام نیز به این اعتبار باشد.^۱

۲. تعدّد عالم ذر

در روایات، تصریحی به تعدّد عالم ذر نشده است؛ اما در چند روایت، این عالم با صفت «أَوَّل» توصیف شده است. به عنوان نمونه در تفسیر آیه ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى﴾ (نجم / ۵۶) سخن از مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلق در ذرّ اَوَّل به میان آمده است. (۷: ج ۲، ص ۳۴۰) در روایت دیگری آمده است: آن گاه که امام زمان علیه السلام به هیئت جوانی خروج می کند، فقط مؤمنانی بر ولایت او ثابت و استوار می مانند که در ذرّ اَوَّل از آنان برای ولایت آن حضرت پیمان گرفته شده است.^۲ (۱۰: ج ۵۲، ص ۲۸۷)

توصیف ذرّ به «أَوَّل» دلالت دارد که غیر از ذرّ اَوَّل، عالم ذرّ دیگری نیز در کار بوده است. تعلیق اخذ پیمان و عهد در عالم ذرّ به «أَوَّل»، دلالت بر خصوصیتی در آن عالم دارد که بدون آن خصوصیت، تعلیق به وصف، لغو و بیهوده می شود.

۱. (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ). (اعراف (۷) / ۱۷۲)

۲. این روایات در گفتار دیگر در باب روایات عالم ذر نقل می شود.

اما نکته اساسی در این مقام، آن است که از محتوای روایات می توان دو عالم ذرّ به دست آورد. در ذرّ اول، پیش از خلق آدم علیه السلام خداوند همه فرزندان آدم علیه السلام را تا قیامت، از گلی - که دو قسمت شده بود - به صورت ذرّ آفرید و از آنها عهد و پیمان گرفت؛ سپس همه آنها را به حالت سابقشان که گِل بودند، برگرداند و از آن گِل آدم علیه السلام را آفرید. ذرّ دوم بعد از انتقال حضرت آدم علیه السلام به زمین صورت گرفته است. خداوند متعال پس از آنکه حضرت آدم را به زمین منتقل کرد، همه فرزندان آن حضرت را تا قیامت از پشت او بیرون کشید و بار دیگر، نفس خویش را به آنان معرفی کرد و انبیاء و رسولان خود را بر آنها عرضه داشت و بر ولایت خلفایش از آنها عهد و پیمان گرفت.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

آن گاه که خدا خواست آدم علیه السلام را خلق کند، آب را بر گِل جاری کرد؛ سپس یک مشت از آن برداشت و به هم مالید. آن گاه با دست خویش آن را به دو قسمت تقسیم کرد. بعد آنها را پخش کرد و آنها مانند ذراتی بودند که حرکت می کردند. پس از آن، آتشی شعله ور ساخت و به اهل شمال امر کرد که داخل آن شوند. آنان به سوی آتش رفتند و ترسیدند و داخل نشدند. سپس اهل یمین را امر کرد تا داخل آتش شوند. آنان به سوی آتش رفتند و داخل آن شدند. خداوند به آتش فرمان داد که برای آنان خنک و سلامت گردد. وقتی اهل شمال این امر را دیدند، گفتند: خداوند ما فرصت دیگری بده. خداوند هم فرصت داد و به آنها گفت: داخل شوید. آنها به سوی آتش رفتند و در مقابل آن ایستادند و داخل آن نشدند. فَأَعَادَهُمْ طِينًا وَ خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ علیه السلام. خداوند آنها را دوباره به صورت گل در آورد و از آن آدم علیه السلام را خلق کرد. (۸: ج ۲، ص ۷)

این حدیث شریف بر چند نکته دلالت دارد:

۱. سخنی از اخراج ذرّیه حضرت آدم علیه السلام از پشت او مطرح نشده است.
۲. همه فرزندان آدم علیه السلام تا قیامت، با خود او از آب و گِل - که دو قسمت شده بود - به صورت ذراتی مشخص در آمده اند.

۳. خداوند متعال آنان را از قبل، جدا کرده، عده‌ای را در طرف راست و عده‌ای دیگر را در طرف چپ قرار داده و سپس آنان را تکلیف کرده است.

۴. آنان که در طرف راست بودند، اطاعت و گروهی که در طرف چپ بودند، مخالفت کرده‌اند.

۵. خدای تعالی همه را به صورت اول درآورده و بدن حضرت آدم علیه السلام را با آن گل ساخته است.

۶. در این حدیث، تصریح نشده است که آیا در آن مجموعه، خود حضرت آدم علیه السلام و سایر پیامبران و اولیاء هم بوده‌اند یا نه؟ ولی با توجه به اینکه امتحان عمومی است و در این امتحانها حجّت بر همه تمام می‌شود، ظاهراً تمام فرزندان آدم علیه السلام با خود او در آن محفل مجتمع بوده‌اند. پس بدن حضرت آدم علیه السلام در آن محفل بدن ذری خاص خود او بود و همه ذریّه او در آنجا به صورت جداگانه و در کنار او حاضر بودند. این محفل پیش از آن بوده که آدم علیه السلام به صورت ابوالبشر خلق شود و ممکن است تعبیر ذرّ اول - که در برخی روایات به کار رفته است - ناظر به همین محفل باشد. خداوند متعال، بعد از اتمام این محفل، همه ذریّه آدم علیه السلام را دوباره فشرده کرد و بدن آدم علیه السلام را - به عنوان ابوالبشر - از این گل - که حاوی مجموع ذرات بود - آفرید.

ذرّ دوم ناظر به مجلسی دیگر است که خداوند متعال بعد از خلق حضرت آدم علیه السلام به عنوان ابوالبشر ترتیب داده، فرزندان حضرت آدم علیه السلام را تا آخرین فرزندش از پشت او بیرون کشیده و در آن محفل جمع کرده است. اکثر روایات عالم ذرّ بلکه می‌توان گفت همه روایات مربوط به عالم ذرّ - به جز تعداد اندکی از آنها - ناظر به همین عالم است. مرحوم آیت الله مروارید در این زمینه می‌فرماید:

به مقتضای جمع بین روایات، ممکن است گفته شود که خداوند متعال بعد از اخذ عهد و میثاق از ارواح... و بعد از اخذ میثاق از ابدان ذری - که دارای روح و واجد نور علم بودند - جسد آدم علیه السلام را از گل ساخت... و گلی را که مجموع

بدنهای ذری بوده است در پشت آدم عليه السلام به هنگام خلق او - با بزرگی که بدن او داشت - قرار داد... سپس او را با نفخ روحی که از پیش خلق شده بود، حیات داد... و بعد از آنکه او از میوه درخت ممنوع خورد و از بهشت اخراج گردید و به زمین هبوط کرد، خداوند ذریه او را از پشتش در صحرائی بین مکه و طایف - که «روحاء» نامیده می شود - بیرون آورد و از آنها عهد و میثاق گرفت؛ چنان که پیش از آن گرفته بود. و این ذر متأخر است. (۱۱: ص ۲۲۲)

مرحوم ملاصالح مازندرانی نیز در این مورد می نویسد:

یفهم من الروایات أنّ التکلیف الأوّل - و هو ما وقع قبل التکلیف فی دار الدنيا بإرسال الرسل و إنزال الكتب - متعدّد: الأوّل کان فی عالم الأرواح الصرفة؛ الثاني کان وقت تخمیر الطینة قبل خلق آدم منها؛ الثالث کان بعد خلق آدم منها حين أخرجهم من صلبه و هم ذرّ یدبّون یمیناً و شمالاً. (۹: ج ۸، ص ۱۳)

از روایات فهمیده می شود که تکلیف اول - یعنی تکلیفی که پیش از تکلیف در دنیا و به ارسال رسل و انزال کتب صورت گرفته - متعدّد بوده است: اول در عالم ارواح خالص. دوم زمان خمیر کردن گِل پیش از آنکه آدم عليه السلام از آن خلق شود. سوم بعد از خلق آدم عليه السلام زمانی که ذریه آدم عليه السلام را از صلب او بیرون آورد؛ در حالی که آنان مانند مورچه به راست و چپ می رفتند.

اگر چه مرحوم ملاصالح مازندرانی به تعدّد عالم ذرّ تصریح نکرده، اما مضمونی که از روایات استفاده می کند، با آنچه مرحوم مروارید نیز به آن اشاره دارد، مطابق است.

۳. ارتباط عالم ارواح و عالم ذرّ

پیش از این گفتیم که خداوند متعال، ارواح همه انسانها را دو هزار سال پیش از ابدانشان آفرید. ارواح در این دو هزار سال، به صورت مستقل از هر بدنی، در هوا مستقرّ شده بودند؛ اما با وجود این، هر روحی از ارواح دیگر متمایز و مشخص بود.

در آنجا میان ارواح رفت و آمد، دوستی و دشمنی، انس و محبت و بغض و کینه وجود داشت، تا اینکه خداوند برای ارواح، بدنهایی آفرید که از پیش تقدیر کرده بود. فاصله زمانی میان خلقت ارواح و ابدان - که در روایات فراوان ذکر شده است - می تواند دلیلی بر وجود عالم ذر باشد. در این موضوع، به چند نکته باید اشاره شود.

۱-۳) دفعی بودن خلقت ارواح، دلیلی بر وجود عالم ذر

از ظهور روایات خلقت ارواح قبل از ابدان، استفاده می شود که خلقت ارواح دفعی بوده است. در این ظهور، جای هیچ گونه شک و تردید نیست. مرحوم شعرانی در این باره می نویسد:

إِنَّ عَالَمَ الْأَرْوَاحِ خَلِقَ قَبْلَ عَالَمِ الْأَجْسَامِ بِالْأَلْفِ عَامٍ. وَ يَحْتَمِلُ بَعِيداً أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ خَلْقَ كُلِّ وَاحِدٍ وَاحِدٍ مِنَ الْأَرْوَاحِ قَبْلَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْأَبْدَانِ، فَيَكُونُ خَلْقُ كُلِّ رُوحٍ قَبْلَ بَدَنِ نَفْسِهِ بِالْأَلْفِ عَامٍ. وَ هَذَا لَا يَطْبِاقُ سِوَاكَ عِبَارَةَ الْحَدِيثِ وَ تَفْرِيعَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ؛ إِذْ رُبَّمَا يَكُونُ تَوْلَدُ وَلِيِّ مَنْ أَوْلِيَاءِ الْإِمَامِ بَعْدَ عَهْدِهِ بِثَلَاثَةِ آلَافِ سَنَةٍ، فَيَكُونُ خَلْقُ رُوحِهِ بَعْدَ عَصْرِهِ بِالْأَلْفِ سَنَةٍ، وَلَمْ يَكُنْ رَأَى الْإِمَامَ فِي عَالَمِ الْأُظْلَمَةِ وَلَمْ يَعْرِفْهُ، مَعَ أَنَّهَا جَعَلَ خَلْقَ الْأَرْوَاحِ قَبْلَ الْأَجْسَامِ مَقْدَمَةً لِعَرْضِهِمْ عَلَيْهِ وَمَعْرِفَتِهِ إِيَّاهُمْ. (۹: ج ۷، ص ۱۲۸)

عالم ارواح دو هزار سال پیش از عالم اجسام خلق شده است. و به احتمال بعید ممکن است مراد، خلق هر یک از ارواح پیش از بدنش باشد. در این صورت، خلق هر روحی نسبت به بدن خودش به دو هزار سال مقدم خواهد شد. این مطلب با سیاق عبارت حدیث و امری که امام بر آن تفریع کرده است تطبیق نمی کند؛ زیرا بر اساس این سخن، شیعیانی که سه هزار سال بعد از امام به دنیا می آیند، روح هایشان هزار سال بعد از امام خلق می شود. در این صورت، امام

آنها را در عالم ارواح ندیده و نشناخته است، در حالی که امام علیه السلام خلق ارواح به دو هزار سال پیش از ابدان را؛ برای عرضه آنها بر امام و شناخت امام نسبت به آنها قرار داده است.

استاد مصباح یزدی هم در تعلیقه خویش بر بحار الانوار می نویسد:

مما ينبغي الالتفات إليه أنّ في تقدّم خلق الأرواح على الأبدان بألني عام - على حدّ التعبير الوارد في الروايات - لم يعتبر كلّ روح إلى بدنه بحيث يكون خلق كلّ روح قبل خلق بدنه بألني عام كامل لا أزيد ولا أنقص. وإلّا لزم عدم وجود جميع الأرواح في زمن علي عليه السلام فضلاً عما قبله، ضرورة حدوث كثير من الأبدان بعد زمنه بألاف سنة. (۱۰: ج ۶۱، ص ۱۴۲)

از امور شایسته توجه، آن است که در تقدّم خلقت ارواح بر ابدان به دو هزار سال - بنابر تعبیر روایات - تقدّم هر روحی نسبت به بدن خودش اعتبار نشده است؛ به این صورت که هر روحی دو هزار سال پیشتر از بدن خودش خلق شده باشد نه کمتر و نه بیشتر؛ زیرا اگر مراد همین باشد، لازم می آید بسیاری از ارواح در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام وجود نداشته باشند، تا چه رسد به اینکه پیش از آن حضرت بوده باشند.

مرحوم سید نعمت الله جزایری بعد از تصریح به تواتر روایات تقدّم خلقت ارواح بر ابدان به دو هزار سال می نویسد:

المراد به [أي تقدّم الأرواح على الأبدان بألني عام] تقدّمها على نوع البدن و إن كان واحداً و هو بدن أبينا آدم عليه السلام و إلّا فكلّ روح بالنظر إلى البدن التي خلقت له متقدّمة عليه بألاف من السنين. (۳: ج ۱، ص ۲۶۸)

مقصود از تقدّم ارواح بر ابدان به دو هزار سال، تقدّم آنها بر نوع بدن است؛ اگرچه آن بیش از یک بدن نباشد، یعنی بدن پدرمان آدم علیه السلام. در غیر این صورت، لازم می آید هر روحی نسبت به بدن خودش، هزاران سال مقدّم بوده باشد.

نقطه اشتراک این انظار، همان است که ما در صدد اثبات آنیم؛ یعنی اینکه

روایات خلقت ارواح پیش از ابدان، در دفعی بودن خلقت ارواح ظهور دارد. همه قبول دارند که ارواح به تدریج خلق نشده، بلکه خداوند همه ارواح را یکباره پدید آورده است.^۱ به همین جهت، مرحوم سید نعمت‌الله جزایری در مورد خلقت ابدان ناچار دست به تأویل زده و مراد از ابدان را در روایات یاد شده، بدن حضرت آدم علیه السلام بداند. اما با توجه به روایات عالم ذر، روشن می‌شود که ابدان ذری همه انسانها در آن عالم خلق شده و روح هر کدام به بدن ذری خود تعلق گرفته است. لذا با توجه به روایات عالم ذر این مشکل از بین می‌رود و نیازی به تأویل سید جزایری باقی نمی‌ماند.

۲-۳ حکمت حبس ارواح در ابدان

از نظر روایات اهل بیت علیهم السلام روح هر انسانی پیش از بدن او به دو هزار سال، خلق شده است و خدای تعالی روحها را بعد از دو هزار سال در بدنها محبوس کرد؛ در حالی که روحها در آن حدت به صورت مستقل و آزاد زندگی می‌کردند؛ بدون آنکه محدودیت و قیدی به مکانی خاص داشته باشند. محل زندگی آنها هوا بود؛ یعنی به معنای واقعی کلمه مجرد نبودند. علت حبس ارواح در ابدان بعد از دو هزار سال آزادی، آن بود که مبادا آزادی و رهایی آنان موجب غرور و تکبر گردد و عبودیت و بندگی را از آنان سلب کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ أَنَّ الْأَرْوَاحَ فِي شَرَفِهَا وَعُلُوِّهَا، مَتَى مَا تَرَكَتْ عَلِيَّ حَالَهَا نَزَعَتْ أَكْثَرَهَا إِلَى دَعْوَى الرَّبُّوبِيَّةِ دُونَهُ عَزَّوَجَلَّ. فَجَعَلَهَا بِقَدْرَتِهِ فِي الْأَبْدَانِ الَّتِي قَدَّرَ لَهَا فِي ابْتِدَاءِ التَّقْدِيرِ، نَظْرًا لَهَا وَرَحْمَةً بِهَا... (۵: ص ۱۵)

خدای تعالی دانست که ارواح با شرافت و مقام بلندی که دارند، اگر به حال خویش رها شوند، اکثرشان در قبال خدا ادعای ربوبیت می‌کنند. به همین دلیل،

۱. باید توجه داشت بیشتر کسانی که روح را مجرد می‌دانند و خلقت روح قبل از بدن را نیز قبول دارند، روح را یک فرد خلص و معین نمی‌دانند، بلکه مرادشان روح نوعی است.

آنها را - به قدرت خویش - در بدنهایی قرار داد که از ابتدای تقدیر برایشان مقدر کرده بود و این کار به خاطر لطف و رحمت خدا بر آنان بود.

این حدیث شریف می‌رساند:

۱. بدنها، پیش از اینکه ارواح در آنها قرار گیرند، در ابتدای تقدیر، مقدر شده بودند. ممکن است مراد از ابتدای تقدیر، بعد از مراحل از تقدیرات اجمالی و نخستین تقدیر تفصیلی باشد که بر روی ماده اصلی عالم اجسام صورت گرفته است. مثلاً خداوند ابتدا آب را - که ماده اصلی خلقت عالم ماده است - به دو قسم تقسیم کرد: یک قسم شیرین و گوارا و قسم دیگر تلخ و شور. در تقسیمات بعدی، همان آب به صورت گل (طین) در آمد. قسمتی از آن طین به ارواح و قسمتی دیگر به ابدان انسانها اختصاص یافت. پس خاک ابدان پیشتر به تفصیل، از خاک دیگر موجودات مادی دیگر تفکیک شده بود؛ اما تمایز هر بدن از دیگری در عالم ذر اول صورت گرفته است.

۲. ارواح، جایی که تعلق به بدن ندارند، از مقام و منزلت بلند و والا برخوردارند.

۳. چون ارواح بدون تعلق به ابدان، مقام و منزلتی بلند و والا دارند، به طور طبیعی، امکان دارد که برای آنها احساس نیاز و فقر و عبودیت و ذلت رخ ندهد. بلکه ممکن است به دلیل همین مقام و منزلت، به غرور و خود بزرگ بینی افتند و در نتیجه، مبتلا به شرک و کفر شوند.

۴. حبس ارواح در ابدان، لطف و رحمتی از سوی خداوند متعال در حق آنها شمرده شده است، نه مجازات و تحقیر آنها.

۵. با توجه به شرایط حاکم بر ارواح و حکمت حبس آنها در ابدان، استفاده می‌شود که تعلق ارواح به ابدان، آنی نبوده و اختصاص به زمان امتحان ندارد؛ بلکه مستمر است. ارواح بعد از تعلق به ابدان، از آنها جدا نگردیده‌اند و در همان ابدان

باقی می‌مانند تا بعد از گذر از عالم دنیا، در برزخ، از آن جدا شوند و سپس در قیامت دوباره به آنها بازگردند.

از روایات دیگری، به روشنی، استفاده می‌شود که تعلق ارواح به ابدان ادامه می‌یابد و بعد از تعلق در عالم ذر، از بدنها جدا نمی‌شوند. به این احادیث در گفتار دیگر می‌پردازیم.

برخی از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که محتوای حدیث یاد شده، امری وجدانی و فطری است و ارواح بدون تعلق به ابدان - به اقتضای شرایطی که دارند - به طور طبیعی به خود بزرگ‌بینی و عدم احساس ذلت و فقر مبتلا می‌شوند. آیت الله سید عبدالرسول جهرمی می‌نویسد:

و لا یخفی أنّ ما ذكره الإمام الصادق عليه السلام في هذا الحديث في شأن النفوس البشرية، إنّما هو من العلوم الغيبية التي يشهد عليها الوجدان و الفطرة السليمة، لما ترى أنّها بطبعها مائلة إلى التكبر و الطغيان إذا زالت عنها الآلام.... فلو كانت ثابتة في محلّها الأرفع - خالية عن الألم و الابتلاء - كان طغيانها أكثر. (۴: ص ۱۱)

معلوم است آنچه امام صادق عليه السلام در این حدیث، در شأن نفوس و ارواح انسانی، بیان داشته، از علوم غیبی است که وجدان و فطرت بدان شهادت می‌دهد. زیرا می‌توان دید که نفوس به طبع خودشان - آن‌گاه که ناراحتی نداشته باشند - مایل به تکبر و طغیان‌اند... پس اگر در محلّ بلند خود ثابت بودند و هیچ ناراحتی و ابتلائی هم به آنها نمی‌رسید، طغیانشان بیشتر می‌شد.

پس خدای تعالی به خاطر اینکه ارواح دچار گناهی عظیم نشوند، لطفی بزرگ در حق آنها کرده و همه را در زندان بدن محبوس داشته است تا طعم فقر را بچشند و از

افتادن در ورطه سقوط و هلاکت حفظ شوند.^۱ اما هنوز بسیارند کسانی که به سوء اختیار خود، غرور و تکبر بر آنها غالب آمده و با وجود این همه نیاز و فقر، باز هم - بی توجه به حقیقت خود - ادعای ربوبیت می‌کنند.

۴. اثبات عالم ذر

با توجه به ویژگیهایی که در روایات برای عالم ذر ذکر شده، روشن است که قوای ادراکی انسان توان درک آن را ندارد و اثبات آن از طریق قوای ادراکی موجود برای ما میسر نیست. بنابراین، انکار چنین حقیقتی عقلاً درست نیست. زیرا از نظر عقلی وقتی انکار صحیح است که عقل، آن امر را کاملاً درک کند و منافای با امور واقعی و صحیح ببیند؛ ولی عقل در حد یافته‌های خویش، از عالم ذر هیچ اطلاعی ندارد. پس نمی‌تواند در مورد آن حکم به نفی یا اثبات داشته باشد. البته این بدان معنا نیست که عقل انسانی، بعد از یافتن اطلاعات کافی درباره آن عالم از طریق دیگر، باز هم نتواند حکمی صادر کند. بدین روی، باید به آیات و روایاتی پردازیم که درباره عالم ذر، از ناحیه خدای تعالی و حاملان وحی الاهی به ما رسیده است. آن‌گاه نوبت به این می‌رسد که آیا آنچه درباره عالم ذر، از وحی و متون دینی استفاده می‌شود، با مدرکات و احکام صریح عقول منافات دارد یا نه؟

۴-۱) عالم ذر در قرآن کریم

۴-۱-۱) آیات فطری بودن معرفت

در مقالات مربوط به فطری بودن معرفت، آیاتی از قرآن کریم ذکر شد که در آنها، فطری بودن معرفت ربوبیت و خالقیت خدای تعالی و برخی امور دیگر بیان شده بود. نیز در روایاتی که در تفسیر آن آیات نقل شد، پیوند این معرفت را با میثاق و

۱. البته روشن است که در میان ارواح، روحهایی بودند که هیچ نقصانی در عبودیتشان نبود و آزادی و رهایی و اقتدار، آنها را از حقیقت عبودیت دور نکرد. اما خدای تعالی برای اتمام حجت و نشان دادن شرافت آنها، آنان را نیز در ابدان آورد تا با تحمل مشکلات، به درجات عالی برسند.

عهد و پیمان در عالم ذر و اَلسْت یافتیم.^۱ بر همین مبنا، می‌توان آیات مربوط به فطری بودن معرفت خدای سبحانه را شاهدی بر وجود عالم ذر دانست.

۴-۱-۲) آیه ذر

خدای تعالی می‌فرماید:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؟ (اعراف (۷/۱۷۲-۱۷۳))

و یادآور زمانی را که خداوندگارت از فرزندان آدم، از پشتشان، ذریه آنها را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، شهادت می‌دهیم؛ تا اینکه روز قیامت نگوید ما از این غافل بودیم؛ یا نگوید که پدران ما پیش از ما مشرک شدند و ما فرزندان بعد از آنها هستیم. آیا ما را به جهت آنچه باطل‌گرایان انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی؟

نکات این آیه:

۱. خدای متعال، فرزندان بنی‌آدم را در زمانی خاص، از پشتشان بیرون کشید. پس همه انسانها در آن زمان خاص با خلقت کامل - یعنی مرکب از روح و بدن - موجود شدند؛ اما نه به اندازه‌ای که در این دنیا از انسانها می‌بینیم، بلکه به صورت ذره‌ای کوچک. بعد از تعلق روح هر بدنی به آن و بهره‌مندی از شعور و عقل و اختیار کامل، آنان مورد خطاب مستقیم الهی قرار گرفتند: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟** آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه در آن زمان گفتند: آری.

۲. اقتضای خطاب، آن است که انسان حضور خدا را با خودش بیابد و بدون چنین وجدانی، خطاب بی‌معنا خواهد بود. آن‌گاه که انسان حضور خدا را با خودش

۱. نک: سفینه، ش ۱۳، ص ۱۳-۴۰؛ ش ۱۴، ص ۴۳-۸.

بیابد و به رؤیت او نایل شود، جای هیچ گونه شک و شبهه‌ای برای او باقی نمی ماند و او با وجود چنین معرفتی چاره‌ای جز اقرار و تسلیم ندارد. در چنین موقعیتی، قدرت و توان مخالفت و انکار زبانی و ظاهری باز هم برای او وجود دارد؛ اما قلب که حقیقت را دیده است، دیگر نمی تواند آن را از خود دور سازد.

۳. این خطاب، عمومیت دارد و شامل همه انسانهاست. خداوند متعال با همه بر این معرفت، پیمان بست و شهود گرفت تا حجت را به طور کامل بر آنها تمام کند و تمام راههای عذر و بهانه را ببندد. بنابراین در آن زمان، هیچ کسی از انسانها، از این معرفت و شهود نسبت به حق متعال بی بهره نماند.

۴. همه انسانها در آن زمان، از جهت وضعیت زمانی و مکانی مساوی بودند؛ لذا کسی حق نداشت که بگوید فلانی بزرگتر از من بود، من در دامن او تربیت یافته‌ام و کفر و شرک از او به من سرایت کرده است.

۵. همه انسانها به روشنی و با وضوح کامل، بدون هیچ گونه اسباب غفلت، به معرفت و لقاء و رؤیت او نایل آمدند؛ لذا کسی حق ندارد که بگوید ما از این امر غافل بودیم و از آن خبری نداشتیم، کاش ما را متوجه می کردی!

۶. همه انسانها در عالم ذر به تعریف الهی به صورت خیلی روشن و واضح، به معرفت خدای تعالی نایل شدند. حکمت ایجاد آن عالم و تشکیل این محفل معرفتی، اتمام حجت بر خلق و بستن راههای بهانه جویی است. به همین جهت در روایات، از این معرفت به فطرت تعبیر شده است: «بالفطرة تثبت حجة». حجت خدا بر خلق، با همین معرفت فطری تمام گشته است. این معرفت در عالم ذر یا عالم ارواح، به تمام انسانها - و پیش از آن نیز به هنگام خلق ماده اصلی عالم ماده به آن هم - داده شده است.

۷. به دلیل نکات یاد شده، بر عهده همگان است که بر آن معرفت استوار و پایدار باشند و به هیچ وجه از آن منحرف نشوند. پس اگر در دوران حیات انسانی، برای کسی انحرافی پدید آمد، با کوچکترین توجه باید از آن توبه کند و به سوی

اصل فطرت و معرفت و راه راست و ثابت باز گردد. به همین جهت می‌بینیم در روایات اهل بیت علیهم‌السلام معرفت خداوند متعال نسبت به همه موجودات مادی نیز تعمیم داده شده است؛ بلکه عرضه ولایت اولیای الهی بر آنها نیز از مسلمات روایات اهل بیت علیهم‌السلام شمرده می‌شود.

۸. در آیه شریفه سخن در این نیست که خداوند متعال بعد از پایان یافتن این تعریف و گرفتن عهد و پیمان از فرزندان آدم، با آنها چه کار کرد؟ اما از روایات بر می‌آید که خداوند متعال بعد از اتمام حجت بر انسانها همه آنها را - در حالی که به صورت ذر بودند - به همان جایگاه اولشان یعنی پشت حضرت آدم علیه‌السلام باز گرداند، تا دوباره در این دنیا به تدریج از پشتهای فرزندان آدم بیرون آیند. به همین جهت، حضرت سید الشهدا علیه‌السلام در دعای عرفه عرض می‌کند:

خَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ... فَلَمْ أَزَلْ ظَاعِنًا مِنْ صُلْبٍ إِلَى

رَحِمٍ. (۱۰: ج ۵۴، ص ۳۷۲)

[خدایا!] مرا از خاک آفریدی. آن‌گاه در صلبها ساکن کردی... پس همواره از صلبی به رحمی منتقل می‌شدم.

احادیث دیگری نیز در این مورد وجود دارد که در گفتار دیگر، بررسی خواهد شد.

۴-۱-۳ آیه «هل أتى»

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً؟ (انسان (۷۶/۱))

آیا بر انسان زمانی از دهر آمد که چیزی مذکور نبود.

نکات آیه

۱. خداوند متعال در این آیه شریفه، از زمانی خبر می‌دهد که در آن زمان، انسان امری واقعی بود؛ اما مذکور نبود. آیت الله ملکی میانجی در تفسیر آیه کریمه می‌نویسد:

فتفید الآیة الکریمة أنّ الانسان الموجود العینی بالفعل، مضی علیه دهر و کان

شیئاً طیّ هذا الزمان، إلاّ أنّه غير مذکور في جملة الخلق المذكورين إلى أن أصابته يد العناية الجديدة الإلهية فابتدأ خلق الإنسان خلقاً جديداً بعد خلقه الأوّل من نطفة أمشاج. (۱۲: ص ۱۲۴)

آیه کریمه دلالت می‌کند که برای انسان موجود عینی فعلی، زمانی گذشته است که در آن زمان چیزی واقعی بوده، اما در عداد خلق مذکور نبوده است تا اینکه دست لطف و فضل جدید خداوندی شامل حال وی شد. آن‌گاه خلق تازه او را پس از خلق اوّل، از نطفه‌ای آمیخته آغاز کرد.

پس در این آیه شریفه، شیئیت از انسان به طور کلی نفی نشده؛ بلکه مذکور بودن انسان مورد نفی قرار گرفته است. با توجه به آیه ذرّ و روایات فراوان در مورد وجود انسان به صورت کامل (یعنی مرکب از روح و بدن) در عالم ذرّ، به احتمال قوی می‌توان گفت که مراد این آیه، همان است که مرحوم ملکی بیان کرده است.
۲. در دو آیه دیگر، از انسان به صورت کلی و کامل نفی شیئیت شده است.

قال كذّلك قال ربّك هو عليّ هين وقد خلقتك من قبل ولمّ تك شيئاً. (مریم ۱۹/۹)

گفت: این گونه پروردگارت می‌گوید: آن برای من آسان است و من پیش از این تو را آفریدم؛ در حالی که هیچ نبود.

ويقول الإنسان إذا ما متّ لسوف أخرج حياً * أو لا يذكّر الإنسان أنّا خلقتنا من قبل ولمّ يك شيئاً؟ (مریم ۱۹/۶۶-۶۷)

و انسان می‌گوید: آیا آن‌گاه که من مُردم، مرا زنده (از قبر) بیرون می‌آورند؟ آیا او به یاد نمی‌آورد که ما او را پیش از این آفریدیم، در حالی که هیچ نبود؟

خدای متعال در این دو آیه اشاره دارد که انسان، پیش از اینکه در این دنیا خلق شود، خلقی داشته است که قبل از آن، هیچ بوده و به هیچ نحو وجودی نداشته است. آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی معتقد است که خداوند متعال، جوهر اصلی بدن هر انسانی را از طینت علیّینی یا سجّینی درست کرد، آن‌گاه خلط و مزجی بین

آنها پدید آورد؛ ولی در این خلط و مزج، اساس ماده بدن را نگاه داشت و جوهر هر یک از ابدان، ثابت و پایدار ماند. او می‌گوید:

لكنَّه تعالى بعد الخلط والمزج، نزع هذه من هذه. فخلق من الطينة الطيبة إنساناً مثل الذرِّ، ومن الطينة الخبيثة أيضاً كذلك. وبهذه الخلقه تحقَّق أساس بدن كلِّ إنسان... فهذه الطينة الأولى أساس الأبدان... وهذا الإنسان هو المخلوق من قبل، بعد ما لم يكن شيئاً، لا في العلم ولا في الكتاب. وهو الذي أتى عليه حين من الدهر، كان شيئاً لم يكن شيئاً مذكوراً. (۲: ص ۶۵۹)

لكن خدای تعالی بعد از خلط و مزج، آن دو طینت علیینی و سجینی را از هم جدا کرد. آن‌گاه از طینت پاکیزه انسانی مثل ذرّ آفرید و از طینت خبیث هم همین طور، و با همین خلقت، اساس بدن انسانها شکل گرفت... پس این طینت اولی، اساس بدن‌هاست... و همین انسان موجود در این دنیا، پیش از این خلق شده است بعد از آنکه هیچ نبود، نه در علم و نه در کتاب. و همین انسان است که بر او زمانی از دهر گذشت که چیزی مذکور نبود.

۳. طبق این آیات، انسان پیش از آنکه در این دنیا از نطفه خلق شود، خلقی دیگر داشته است که در آن مرحله، مستقیماً از خاک و طینت خلق شده بود. پیش از آن خلقت، هیچ خبری از انسان نبود، نه در عالم عین و واقع و نه در علم و نه در کتاب. این بیان، از آیات دیگری بر می‌آید که در آنها به خلق همه انسانها از خاک تصریح شده است. خدای تعالی می‌فرماید:

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا. (فاطر (۳۵) / ۱۱ و نک:

غافر (۴۰) / ۶۷ و مؤمنون (۲۲) / ۱۲-۱۴ و حج (۲۱) / ۵)

و خداوند، شما را از خاک خلق کرد، سپس از نطفه آفرید. آن‌گاه شما را از زوجها قرار داد.

در این آیه شریفه و آیات زیاد دیگری نظیر این آیه، خداوند متعال به روشنی بیان می‌کند که انسان، ابتدا از خاک و سپس از نطفه خلق شده است. تعبیر «ثم» در این

آیه و آیات دیگر، همین معنا را می‌رساند که خلقت انسان از خاک با خلقت انسان از نطفه فاصله دارد. مراد از ضمیر «کُم» در «خَلَقْكُمْ» تنها خلقت بدن انسان نیست، بلکه همین انسانِ موجودِ کامل در این دنیا دو خلقت جداگانه داشته است: یک بار از خاک خلق شده است و بار دوم از نطفه.

۴. فرد فرد انسانها پیش از این خلقتی داشته‌اند. پس «خلق انسان از خاک»، یعنی خلق همه انسانها نه خلق اصل انسان که عبارت است از حضرت آدم و حوّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. این آیه نیز، بر دو خلقت برای همه انسانها دلالت واضح دارد. لذا رفع ید از این دلالت روشن و تأویل آن به خلقت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ مصداق رفع ید از ظاهر قرآن بدون دلیل روشن و واضح است.

برخی عقیده دارند که نطفه در حقیقت از خاک به وجود آمده است. اینان خلقت انسان از نطفه را نیز در حقیقت خلقت از خاک می‌دانند. اما حمل آیه به این سخن درست نیست؛ زیرا تعبیر «ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» با آن همخوانی ندارد.

۵. ظاهر آیات مزبور با آیات دیگر در خلقت انسان و روایات فراوان در این زمینه همخوانی کامل دارد. پس چاره‌ای جز قبول ظاهر آیات نیست و هرگونه تأویل و حمل به خلاف ظاهر، در حقیقت زیر سؤال بردن حجیت ظواهر است.

۴-۱-۴. آیه «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا...»

خدای تعالی می‌فرماید:

تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ. (اعراف (۷)/ ۱۰۱)

این آبادیهاست که برای تو از اخبارشان حکایت می‌کنیم. همانا رسولانشان آیات روشن برایشان آوردند. پس ایمان نمی‌آوردند به آنچه پیش از این تکذیب کردند.

نکات آیه:

۱. این آیه شریفه به وضوح دلالت دارد که امتهای پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در مقابل دلایل

آشکار خدای تعالی بر حَقَّانیت دعوت رسولانش استکبار کردند و انکار آنها سابقه دارد. معارف اصیل قرآنی و روایات اهل بیت علیهم السلام این انکار را مربوط به عالم ارواح و عالم ذر می دانند. خدای تعالی در عالم ارواح، روح انسانها و در عالم ذر مجموع ترکیب یافته روح و بدنهای ذری آنان را مورد خطاب قرار داده و آنها را به اقرار بر ربوبیت خویش، رسالت رسولان، نبوت پیامبران و ولایت اوصیای پیامبر خاتم علیهم السلام فراخوانده است.

۲. در برخی روایات تصریح شده که در آن عوالم، علاوه بر دعوت مستقیم الاهی، توسط پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نیز دعوت صورت گرفته است. در آنجا نیز انسانها همچون دنیا دوگروه شدند: یک گروه در مقابل خدای تعالی تسلیم شدند و اطاعت خدای تعالی و اطاعت از اولیای الاهی را به جان و دل خریدند. اما گروهی دیگر، از روی ناچاری و بدون رغبت، تن به فرمان خدای تعالی دادند. خدای تعالی از آنها پیمان گرفت که بر این اقرار و تسلیم، پایدار و استوار بمانند و هیچ گاه با آن مخالفت نکنند. آنان که در آنجا با رغبت تمام و کمال میل اطاعت کرده بودند، در اینجا نیز پیروی می کنند؛ ولی گروه دوم که در آنجا از روی ناچاری اقرار کرده بودند و در حقیقت، منکر ربوبیت خدای تعالی و ولایت اولیای الاهی بودند، در اینجا نیز به مخالفت بر می خیزند و انکار سابق خود را تکرار می کنند.

۳. آیه شریفه در مقام اخبار از حقیقتی است که در سابق به اختیار از انسانها سرزده است و در اینجا باز هم به اختیارشان روی می دهد. برخی از افراد در آن عالم با کمال علم و معرفت، به روشنی و وضوح، خدا را می یابند و کمالات اولیای الاهی و قرب آنها را به خدا می بینند؛ ولی با وجود این، مخالفت با آنها را در ضمیر خود پنهان می دارند و بسا به زبان نیز جاری می سازند. چنین افرادی در این دنیا - که پر از حجابها و غفلتهاست - به طریق اولی، علم مخالفت برداشته، بر انکارشان اصرار خواهند کرد.

۴. نکات یاد شده، به معنای علیّت و سببیت انکار سابق بر انکار لاحق نیست؛ بلکه آیه در مقام بیان و اخبار از دو انکار اختیاری است که در دو جای متفاوت، از برخی بندگان سر می‌زند؛ یعنی نوع منکران در عالم سابق، در عالم لاحق نیز بر انکار سابق خویش اصرار می‌کنند. در عین حال، ممکن است شخصی با همّت بالا و عزم محکم خویش، با مشکلات مقابله کند، با تحمّل سختیها به انکار خویش پایان دهد و به عهدش با خدا وفا کند.

۴-۱-۵. آیه انذار اوّل

خدای تعالی می‌فرماید:

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ التَّنْذِرِ الْأُولَى. (نجم (۵۳) / ۵۶)

این اندازی است از اندازهای پیشین.

نکات آیه

۱. نذیر، اسم مشتقّ از انذار (یا به معنای انذار) است.

ابن منظور می‌گوید:

النذر، جمع النذیر، وهو الاسم من الإيذار. (۱: ج ۵، ص ۲۰۱)

نُذْرُ جمع نذیر است و آن اسم از انذار است.

مرحوم طریحی نذیر را به معنای انذار می‌داند:

فالنذر جمع نذیر و هو الإيذار. والمصدر يجمع لاختلاف أجناسه. (۶: ج ۳،

ص ۴۹۱)

نُذْرُ جمع نذیر به معنای انذار است. و مصدر به اعتبار اختلاف اجناسش، جمع

بسته می‌شود.

۲. انذار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اینجا، از جنس اندازهای پیشین است که در گذشته

توسط همین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام گرفته است؛ نه اینکه این پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اندازکننده‌ای

همچون اندازکنندگان پیشین است.

۳. جمع بودن «النذر الأولی» دلالت دارد که انذارهای پیشین متعدّد بوده و حدّ اقل سه بار روی داده است.

۴-۱-۶. آیات یادآوری‌کننده میثاق

خدای تعالی می‌فرماید:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ *
وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. (یس (۳۶)/ ۶۰-۶۱)

ای بنی آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرسید که او برای شما دشمنی آشکار است؟ و مرا عبادت کنید که این راهی استوار است.

نکات آیه

۱. در این آیه شریفه و آیات دیگری، سخن از عهد و پیمان خداوند متعال با بشر به میان آمده است. این آیات به‌خوبی، نشان می‌دهند که انسان، پیش از اینکه در اینجا با دعوت پیامبران - صلوات الله علیهم - متوجه خدای خویش و عبادت او گردد، سابقه معرفتی و بندگی او را داشته، خدا را به مولویتی، مالکیتی، ربوبیت و معبودیت پذیرفته و در این جهت با او عهد بسته است.

۲. بر اساس این آیه، انسانها با خدای خویش آشنا شده، عبودیت او را پذیرفته و بر آن با خدایشان پیمان بسته‌اند. افزون بر آن، شیطان را نیز شناخته‌اند، به دشمنی او با خدای تعالی پی برده‌اند و با خدای تعالی در خصوص عدم پیروی از شیطان پیمان بسته‌اند.

۳. وقتی این گروه از آیات در کنار آیه ذرّ قرار گیرند، توافق مضمونشان با این آیه به‌روشنی، فهمیده می‌شود؛ بدون آنکه نیازی به هیچ‌گونه قرینه دیگر از خارج دیده شود.



فهرست منابع

۱. ابن منظور. لسان العرب. تصحيح امين محمد عبد الوهّاب و محمد صادق العبيدي. بيروت: دار احياء التراث العربي، ۱۴۱۶ق.
۲. اصفهاني، ميرزا مهدي. معارف القرآن. نسخه صدرزاده، خطّي.
۳. جزائري، سيّد نعمة الله. نور البراهين. تحقيق: سيّد مهدي رجايي مؤسسۀ نشر اسلامي، ۱۴۱۷ق.
۴. جهرمي شريعتمداري، سيّد عبدالرسول. سلسله مقالات كنگره شيخ مفيد شماره ۳۵. مقاله «كلمة موجزة في الأرواح والأشباح والميثاق والذرة».
۵. صدوق، محمد بن علي. علل الشرايع. نجف: المكتبة الحيدريّة، ۱۳۸۵ق.
۶. طريحي، فخرالدين. مجمع البحرين. تحقيق سيد احمد حسيني. تهران: مرتضوي، ۱۳۶۵ش.
۷. قمي، علي بن ابراهيم. تفسير قمي. قم: دارالكتب.
۸. كليني، محمد بن يعقوب. الكافي. تهران: دارالكتب الاسلاميّة.
۹. مازندراني، محمد صالح. شرح اصول كافي. تهران: اسلاميّة.
۱۰. مجلسي، محمد باقر. بحار الانوار. قم: دار الكتب الاسلاميّة، ۱۳۶۳ق.
۱۱. مرواريد، حسن علي. تنبيهات حول المبدأ و المعاد. مشهد: بنياد پژوهشهای اسلامي، ۱۴۱۸ق.
۱۲. ملكي ميانجي، محمد باقر. توحيد الإماميّة. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ۱۴۱۵ق.